

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما به این جا رسید که داشتیم فرمایش محقق اصفهانی را در حاشیه ی مکاسب درباره ی معانی شرط بررسی می کردیم. عرض کردیم که فرمایشات ایشان فرمایشات خوبی است. می خواهند بگویند که ما یک معنای تقریباً جامعی برای شرط داریم که همان لزوم است. بعد هم این لزوم را توضیح دادند و گفتند که این لزومی که ما می گوئیم معنای شرط است لزوم وضعی است نه لزوم تکلیفی. یعنی در واقع حیث حکم وضعی اش مورد بحث ماست. لذا صدقش را بر وجوب به عنوان یک حکم تکلیفی قائل نیستیم و نمی خواهیم بگوئیم که شرط بر وجوب صادق است چون وجوب حکم تکلیفی است. پس شرط که می گوئیم به معنای لزوم وضعی است. بعد فرمودند که این معنا در عهده هم هست. اگر گفتیم چیزی به عهده ی ماست یعنی به گردن ماست، ملازم ماست، ملاصق ماست، این ملازم بودن و ملاصق بودن و به گردن ما بودن را می شود با همان لزوم هم درست کرد. و اگر هم بعضی از لغویین قائل به لزوم شده اند و بعضی هم قائل به عهده شده اند، این قابل حل است. بقیه ی معانی را ان شاء الله امروز اشاره می کنیم. چون قبلاً گفتیم که ایشان نقل می کنند که بعضی ها قائل به ربط و تقیید شده اند.

مبدائیت لزوم از برای شرط و لزوم تفکیک حیث تشریح و تکوین در آن از دیدگاه محقق اصفهانی:

بعد از این که لزوم را درست کردند و لزوم را با عهده مرتبط کردند، و شرط به معنای لزوم را مبنا قرار دادند، می فرمایند ما در این فضا، یک شرطیتی داریم که این شرطیت، مبداء آن شرط است. شرطیتی که مبداء شرط است، و ما از آن به لزوم تعبیر می کنیم، این شرطیت، گاهی قابل جعل است مثل مواردی که با امور اعتباری کار می کنیم. این مطلب ایشان در ادامه ی فرمایشاتشان خیلی اهمیت پیدا می کند، می گویند شرطیت در وعاء تشریح، قابل جعل و قابل اعتبار است. آن مبداء شرطیت که لزوم است را شما می توانید اعتبار کنید. وقتی شرطیت را اعتبار می کنید اشکالی ندارد و می توانید برای مثل بیع، یک شرطیتی اعتبار کنید و بگویید که در بیع لازم است که این خصوصیت در متعاقدين باشد. یک شرطی را در بیع اعتبار می کنید. مثل این که کسی بگوید شرط صحت بیع، قبض در مجلس است. اشکالی ندارد که کسی قائل به قبض و اقباضی شود. می توانید یک لزوم شرطی را در بیع یا نکاح جعل کنید. این ها قابل جعل هستند. کما این که ایشان می فرماید می توانید در عبادات، لزومی را برای وضو برای صلاۀ جعل کنید. باز هم اشکالی ندارد. جعل، جعل تشریحی است و این جعل تشریحی، جعل لزوم است و مانعی ندارد. لزوم مبداء آن شرطیت است.

اما در تکوین، شما جعل لزوم نمی کنید بلکه به تعبیر ایشان جعل ملزوم یا لازم می کنید. چرا؟ ایشان می فرماید چون لزوم، انتزاعی است و مجعول نیست. شما در تکوین دو کار انجام نمی دهید. شما جعل معلول که می کنید، خود به خود، لزوم از آن انتزاع می شود. لذا اگر ما گفتیم شرط یعنی لزوم،

مبدء شرطیت که لزوم است، باید بین تکوین و تشریحش فرق بگذارید. بعد می گویند - می خواهیم روی این بحث کنیم - معنای دومی که شیخ برای شرط ذکر کرده اند، معنای دوم نیست. پس خلاصه ی فرمایش محقق اصفهانی این می شود که شرط یعنی لزوم، لزوم هم لزوم وضعی است و لزوم وضعی هم به معنای در عهده بودن است، و وقتی شرط لزوم باشد، این لزوم می تواند لزوم اعتباری و تشریحی باشد، این قابل جعل است، اما وقتی لزوم در عالم تکوین باشد، دیگر قابل جعل نیست بلکه یا لازم و یا ملزوم قابل جعل است. چون وعاء خلق و تکوین است. لزوم انتزاعی است، معقول ثانی است که شما از واقعیت انتزاعش می کنید. مثلاً وقتی شما می گوید محازات شرط سوختن است، اگر محازات، شرط سوختن باشد، شما جعل سوختن می کنید، وقتی جعل سوختن می کنید، تکوینا که سوختن به وجود آمد، از به وجود آمدن سوختن، انتزاع محازات می شود. به قول ایشان عقل این طور کار می کند. یا بقیه ی شروط تکوینی هم همین طور است. بعد هم از همین می خواهند استفاده کنند تا معنای دومی که شیخ مطرح کردند را خراب کنند که ما به این مطلب وارد خواهیم شد.

اطلاق طبیعت لزوم از دیدگاه محقق اصفهانی:

بعد می فرمایند اگر لزوم، شرط باشد، سوال می پرسیم که آیا این لزوم حتماً باید ضمنی باشد طبق ادعای صاحب قاموس یا این لزوم، می تواند استقلالی هم باشد؟ دعوی مهم ما همین است. ایشان می فرماید به نظر ما در طبیعت خود لزوم، هیچ قیدی وجود ندارد و هیچ اشکالی ندارد که این لزوم،

ضمنی باشد یا استقلالی باشد. ما باید اعتبار لزوم کنیم. اگر ما اعتبار لزوم کنیم، از خود این مساله، ضمنی بودن آن یا مستقل بودن آن نتیجه نمی شود.

اشاره ای به مخالفت محقق اصفهانی با مرحوم شیخ در استفاده ی اعمیت شرط از روایات:

بعد می فرماید بله! جناب شیخ خواسته اند اعمیت لزوم را با روایات درست کند ولی روایات به درد ایشان نمی خورد. خیلی از فقهاء این جا با شیخ درگیر هستند و می گویند این را از روایات نمی توانید در بیاورید. یکی از بهترین کسانی که روایات را تحلیل کرده است خود محقق اصفهانی است و خیلی از دیگران هم از ایشان استفاده کرده اند. یکی ایشان و یکی هم تحلیل سید یزدی از بهترین هاست. ایشان می فرماید لذا اگر شیخ بخواهد اعمیت را با روایات درست کند، نمی تواند و ما برای روایات راه حل داریم. اما اگر بخواهد اعمیت را از معنای عرفی شرط درست کند، شرط یعنی لزوم و در لزوم هم قیدی وجود ندارد. آقای خوئی هم به شیخ اعتراض دارد که از روایات اعمیت در نمی آید. سید یزدی هم با شیخ در این زمینه، مخالف است. پس ما بحث روایات مرحوم خوئی و سید یزدی و محقق اصفهانی را فعلا گذاشته ایم برای بعد، الان داریم مفهوم عرفی اش را درست می کنیم. پس خلاصه این شد که ایشان می گوید روایات به درد شیخ نمی خورد اما خود مفهوم لزوم اعم است.

بعد ایشان اشکال دیگری به خودشان می گیرند و می گویند اگر قائل به لزوم شویم ممکن است کسی اشکال کند که از لزوم، تعلیق در می آید. وقتی دو چیز لازم و ملزوم هستند، این لزوم به معنای تعلیق است. خیلی عالی است! لذا ما می گوییم که لزوم با ربط و تقیید هم سازگار است. قبلا گفتیم که بعضی از لغویین قائل به لزوم شده اند و بعضی قائل به تعلیق و بعضی هم قائل به عهده شده اند، الان می خواهیم بگوییم که لزوم یعنی ربط؛ لزوم غیر از التزام است. بیان مرتبی دارند. می گویند از التزام، ربط و تعلیق در نمی آید. التزام با ضمن سازگار است. این بررسی های عرفی ایشان خیلی عالی است و بر خلاف ظاهر بیان فلسفی ایشان، حیث محتوایی ایشان عرفی است. می گویند لزوم غیر التزام است. این قلت که اگر مساله به لزوم برگردد و لزوم هم ضمنی باشد و هم ابتدائی باشد، اصلا در لزوم، ضمن نیست! تعلیق است. قبلا هم گفتیم که شیخ تعبیر به الزام تابع می کند. تابع، تبعیت است، تقیید است، ربط است، غیر از ظرف است. ایشان می گویند خب باشد! چه اشکال دارد؟!

بعد به خودشان اشکال می کنند که بنابر این حرف، لازم می آید که وقتی تخلف شرطی پیش می آید معامله به هم بخورد. ایشان می گویند این را ما بعدا باید یک طوری توجیه کنیم. که سر وقتش توجیهش را می گوییم. اما حق این است که وقتی قائل به لزوم شدم، لزوم ربط است و لذا دیگر نمی توانم بگویم از لزوم، هم استقلال در می آید و هم ضمنیت در می آید. دیگر خبری از ضمنی نداریم. لزوم یعنی ربط و تعلیق، و لازمه ی تعلیق هم این است و آن مساله ی خراب شدن معامله در صورت تخلف شرط را باید طور دیگری درست کنیم.

نقاش محقق اصفهانی در معنای لغوی لزوم شیخ:

بعد می رسند به این فرمایش شیخ که حالا در فضای لزوم، ما یک معنا برای شرط داریم یا دو معنا داریم؟ شیخ در فضای الزام و التزام، دو معنا ذکر کرد. یک معنای حدثی و یک معنای جامد. دوباره تعبیر شیخ را توضیح می دهند که ما توضیح داده ایم. می گویند با مبنای خودتان چه می شود؟ شیخ گفت که یک الزام و التزام دارید که این غیر از لزوم است. قبلا هم ما گفته ایم که در آن ربط نیست اما در لزوم ربط هست ولی حدثی است. و یک معنای ما یلزم من عدمه داریم که شرط به معنای جامد و غیر اشتقاقی است. ایشان می فرماید که واقع مطلب این است که اگر ما سراغ لزوم رفتیم، خب اشتقاق در آن که معلوم است. لازم، ملزوم، استلزام، ملازمه را در لزوم داریم. لزوم که مشکل اشتقاق ندارد. لذا وقتی که ما شرط را به معنای لزوم می گیریم دیگر نباید در اشکال عدم صحت اشتقاق گیر کنیم! قابلیت اشتقاق لزوم که مسلم است. لذا تعبیر می کنند که:

فإن الاشتقاق المعنوی فی قبال الجمود...

اشتقاق معنوی در جایی است که قابلیت در معنا باشد و الان ما قابلیت در لزوم را داریم. بعد هم یک تعبیر زیبایی دارند و می گویند قابلیت باید به مبداء بخورد نه به خود مشتق! این جا مبداء لزوم است و در لزوم، قابلیت اشتقاق هست. ایشان می فرماید بنابراین اگر یک کسی بگوید که شرط یعنی لزوم، خب لزوم قابل اشتقاق است و بعد از این طرف بگوید که شرط یعنی ما یلزم من عدمه العدم، خب اگر به این معنا باشد که لزوم است و در لزوم هم اشتقاق درست است دیگر چرا باید بگوییم که شرط یک معنای جامد دارد؟!

تفکیک بین حیث صدوری و حیث حلولی جامع بین لزوم و شرط:

بعد خود ایشان می فرماید که این قلت به این که قابلیت اشتقاق، لازم و ملزوم و استلزام را درست می کند نه شارط و مشروط و شرط را؛ یعنی کسی اشکال کند که شما می گوئید لزوم حدثی است، ما می گوئیم چشم! در لزوم هم اشتقاق هست، ما می گوئیم چشم! ما یک لازم داریم، یک ملزوم داریم یک استلزام داریم و یک ملازمه داریم، این ها همه معانی اشتقاقی هستند و درمبداء لزوم، قابلیت اشتقاق مسلم است، اما چه کسی گفته است که با این حیث قابلیت اشتقاق در لزوم، شرط قابل اشتقاق شده است؟! شما باید اشتقاق را سر شرط پیاده کنید. کأن ما یک معنا داریم که دو لفظ را برای آن قرار داده ایم. یک معنای حدثی داریم که یک بار لفظ لزوم را بر آن قرار می دهیم و یک بار لفظ شرط را بر آن قرار می دهیم. آیا لفظ شرط و لفظ لزوم، از یک حیث با این معنا در تماس هستند تا اشتقاقی که در لزوم هست در شرط هم درست باشد؟! ایشان می گوید این را باید درست کرد! به خودشان اشکال می کنند. لذا حرف شیخ سر شرط است و می گوید شرط به یک معنا اشتقاقی است و به یک معنا اشتقاقی نیست.

محقق اصفهانی می گوید حداکثر کمکی که به این بحث می توانیم بکنیم این است که این معنا، دو حیثیت دارد. یکی حیثیت صدور است و یک حیثیت حلول است. یک معنایی داریم که با حیثیت حلولی اش، لفظ لزوم برای آن به کار می بریم و با حیثیت صدوری اش لفظ شرط برای آن به کار می بریم. لفظ لزوم و شرط، دو لفظ برای یک معنا هستند یا دو لفظ برای یک معنا هستند از دو حیثیت؟ یک معنای حدثی داریم که با حیث حال بودنش در یک جا به آن لزوم می گویند و لازم و ملزوم

دارد و با حیثیت صدورش از کسی، به آن شرط و مشروط می گویند. این را خیلی مفصل توضیح می دهند.

اثبات وحدت معنا از طریق تعدی دخالت جعل در حیثیت اشتقاق پذیری همه ی معانی:

بعد می گویند اگر این طوری باشد، آن موقع ممکن است که شما به ما بگویید که پس در شرط، حیثیت جعل و حیثیت صدور وجود دارد. اگر در شرط حیثیت صدور و جعل وجود دارد خوب شیخ هم که همین را گفته است! شیخ گفت که در معنای ثانی، اگر اشتقاق هست، ما از باب جاعل الشرط اشتقاق را درست می کنیم. شما از حیث جعل وارد می شوید باز هم همان حرف شیخ می شود. شیخ گفت ما یک معنای حدیثی به معنای الزام و التزام داریم که این معنا مشکلی ندارد و یک معنای ما يلزم من عدمه العدم داریم که اگر خواستیم برای آن اشتقاق قائل شویم از حیث جعل قائل می شویم و مثلاً در باب صلاة و وضو می گوییم جاعل الشرط، شارط است. ایشان می گوید آخر تفکیک شما بین لزوم و شرط این شد که گفتید یک معنا داریم با حیث حلول، لزوم است و با حیث صدور، شرط است. حیث صدور هم یعنی حیث جاعلیت جاعل. آخرش همین می شود. این را چطوری می خواهید حل کنید؟

ایشان می گوید اگر این طوری که ما می گوییم باشد، آن موقع هر دو تا با حیث جعل درست شده است و یک معناست نه دو معنا. آن معنا، حقیقتاً حیث اشتقاقش را درست می کند. انصافاً خیلی مرتب

خواسته است آن تعدد معنا را بردارد. می فرماید من مساله ی جعل را در لزوم برده ام. یعنی حتی الزام و التزام را از حیث جعل، قابل اشتقاق کرده ام. وضو را هم از حیث جعل، قابل اشتقاق کرده ام. شیخ کأن دو معنا درست کرد و الزام و التزام را مستقیماً را حدیثی کرد. ما یلزم من عدمه العدم را ابتداءً جامد دید، با تاویل جعل، اشتقاقش را درست کرد. اما محقق اصفهانی می گوید من بر اساس این که شرط را لزوم می دانم و بعد یک فارقی بین لزوم و شرط قائل هستم و آن فرق هم این است که حیث لزوم، حلول است و حیث شرط، صدور و جعل است لذا من با جعل هر دو تا را اشتقاقی می کنم و دیگر تعدد معنا ندارم. من جعل الشرط کرده ام، من جعل السببیه کرده ام، جعل الشرطیه ای اللزوم کرده ام. به این اعتبار، شرط می گویم. چه فرقی می کند چه در معنای اول و چه در معنای دوم؟ دیگر چرا باید دنبال تعدد معنا بروم؟! یک معنا بیشتر ندارم و آن هم معنای حدیثی جعل اللزوم است و به این معنا شرط می گویم و همه را هم می گیرد.

پدیرش یک استثناء از سوی محقق اصفهانی:

بعد می گوید بله! معنای جعل اللزوم فقط در ما یلزم من عدمه العدم یک اشکالی دارد. ایشان می فرماید در ما یلزم، یک چیزی هست که جعل لزوم نیست بلکه لزوم، لازمه ی مجعول شماسست. چون می گویند ما یلزم من عدمه العدم؛ یک چیزی جعل شده است. مجعول هر چه می خواهد باشد. در معنای دوم کأن یک توسعه ای داریم می دهیم. ما اول گفتیم شرط خود لزوم است یا جعل لزوم است حالا داریم می گوئیم شما یک چیزی را جعل می کنید که از آن چیز، لزوم یعنی ما یلزم من عدمه

العدم در می آید. ایشان می گوید ما این مقدار تفاوت را قبول داریم که کأن در وعاء لزوم، جعل را یک بار به خود جعل خود لزوم می زنیم - در معنای اول که شیخ گفت الزام و التزام و ما گفتیم لزوم - یک بار هم جعل را به جعل چیزی می زنیم که لازمه ای به نام یلزم من عدمه العدم دارد. ما این مقدار تفاوت را قبول داریم کما این که قبول کردیم که در تکوینیات ما جعل لزوم نمی کنیم بلکه جعل لازم می کنیم یا جعل ملزوم می کنیم. ولی با جعل، وحدت معنا درست کرده ایم. این تقریباً تمام فرمایش محقق اصفهانی در حاشیه ی مکاسب است.

دفاع از محقق اصفهانی در برابر اشکال صفروی امام:

بر فرمایش محقق اصفهانی، عمده اشکالی که آقایان دارند این است که اگر گفتیم شرط به معنای لزوم است آیا هر جا لزوم داریم صدق شرط درست است یا نه؟! یا اگر کسی گفت که لازم نیست که جعل مستقیماً لزوم بدهد بلکه جعلی اتفاق بیافتد که لزوم به دنبالش بیاید، آیا باز هم این جا صدق شرط را داریم؟! بزرگانی مثل حضرت امام این جا به محقق اصفهانی اشکال کرده اند. بزرگانی مثل حضرت امام گفته اند که ما یک جاهایی لزوم داریم ولی شرط صدق نمی کند مثل جایی که وجوب جعل می شود. خب ما إن شاء الله این را بعداً جواب می دهیم و می گوئیم که ایشان نگفته است که لزوم به معنای وجوب تکلیفی است بلکه لزومی که ایشان گفت لزوم وضعی بود. لذا شما لزوم ایشان را با وجوب تکلیفی نقض نکنید. از این اشکال راحت می توانیم بگذریم.

ملاحظه ی اول بر فرمایش محقق اصفهانی:

اما باید ببینیم وقتی شرطیتِ وضو برای صلاة را جعل می‌کنم آیا از باب لزوم است که به وضو، شرط می‌گوییم؟ این که جعلی کرده ام مفروغ عنه است، اشکالی ندارد، اما جعلِ لزوم سبب شده است که وضو شرط بشود؟ یا آن که حقیقتاً جعل شده است این است که از عدم وضو، عدم صلاة لازم می‌آید؟ و لزوم به تبع این جعل می‌آید. چه چیزی این جا جعل شده است؟ خود محقق اصفهانی هم به این نکته عنایت کرده است که ما در این جور جاها که در ما یلزم من عدمه العدم، این "ما" مجعول ماست و "یلزم" به دنبال آن می‌آید. آن جا که "ما یلزم" است، مجعول چه چیزی است؟ لزوم که قطعاً نیست.

از این جا حیث فرمایش محقق خوئی نسبت به استادش یعنی محقق اصفهانی تقویت می‌شود یعنی در "مایلزم" یک ربطی، یک تعلیقی، مجعول است. ربط و تعلیق که جعل شود، از آن لزوم در می‌آید. لذا شیخ دنبال تعدد معنا رفته اند. در یک معنا، در مجعول ربط و تقیید نیست و در یک معنا در آن ربط و تقیید هست. ما می‌خواهیم ببینیم که آیا محقق اصفهانی می‌تواند یک مخرج مشترکی به نام لزوم از باب جعل برای دو معنا درست کند؟ وعده ای که ایشان به ما داد این بود که:

فلیس المعنی الثانی الذی سیجئ الکلام فیه إن شاء الله معنی آخر...

می‌خواستند با جعل، تعدد معنا را خراب کنند. اشکال جدی که نسبت به حرف ایشان باید بررسی شود این است که بله! جعل می‌تواند مخرج مشترک باشد اما شما که با جعل کار نکردید بلکه با جعل

اللزوم کار کردید. لزوم، لازمه ی جعل ربط است. لزوم، لازمه ی جعل تعلیق است. در جعل لزوم، ربط، لازمه ی آن است، این جا مجعول چیست؟ لزوم جعل کرده اید که تعلیق و ربط، لازم آن شود یا ربط جعل کردید که لزوم به دنبالش بیاید؟! یا اصلا دو معنا جعل شده است؟ گرفتاری محقق اصفهانی همین است.

یک گرفتاری دیگر هم دارد که حالا از زبان امام عرض خواهم کرد. ولی عمده ی این تحلیلی که ما در ادامه ی فرمایش محقق خوئی و صاحب عروه و ایشان داشته ایم، این سوالات را باید پاسخ بدهد که بالاخره مخرج مشترک، جعل است یا جعل لزوم است یا اصلا مخرج مشترکی بین دو معنا نداریم؟ یک جا جعل لزوم است و حتی قبول هم کردیم که الزام نیست، التزام هم نیست بلکه لزوم است. جعل لزوم است و به تبعش ربط می آید. یک جا جعل تقیید است و به تبع آن لزوم می آید. یعنی یک چیزی جعل شده است، یک "ما" جعل شده است که "یلزم من عدمه العدم" ما هم حرفی نداریم اما دیگر مجعول شما لزوم نیست. جعل لزوم نکرده اید و نتوانسته اید با جعل مشکل را حل کنید.

عبارات ایشان را با دقت بیشتر ملاحظه کنید تا ببینیم که بالاخره، اولاً فرمایش ایشان به تعدد معنا می رسد یا به وحدت معنا می رسد؟ ثانیاً تعدد و وحدت را با جعل حل کرده اند یا نه؟

إن شاء الله جلسه ی بعد وارد فرمایش حضرت امام می شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.